

## پاسخ به سئوالات

س- سوال شده است که با توجه به درک و برداشت‌های متفاوتی که از سوسیالیسم وجود دارد و حتا جریاناتی که خود را مدافع سوسیالیسم علمی می‌دانند، برداشت‌های مختلفی از سوسیالیسم ارائه می‌دهند، جامعه سوسیالیستی از دیدگاه سازمان فدائیان (اقلیت) چیست و تعریف و مختصات آن کدامند؟

ج- سازمان ما برای استقرار یک جامعه کمونیستی مبارزه می‌کند. از دیدگاه سازمان ما، جامعه کمونیستی، جامعه‌ای است متشکل از انسان‌های آزاد و برابر که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع ملغا شده و مالکیت اجتماعی و مشترک بر وسایل تولید و توزیع برقرار است. کار مزدی وجود ندارد و هرگونه استثمار و ستم به همراه طبقات برافزوده‌اند.

در چنین جامعه‌ای که همه سرمنشاهای از خود بیگانگی انسان برافزوده و به تقسیم اسارت آور کار نیز پایان داده شده است، تمام زمینه‌ها و امکانات فراهم است تا هر فرد عضو جامعه بتواند استعداد‌های انسانی خود را به کمال شکوفا سازد.

از دیدگاه سازمان ما، استقرار یک نظام کمونیستی در سراسر جهان، یک ضرورت تاریخی است. این ضرورت برخاسته از قانونمندی‌های تکامل تاریخ و قوانین تحول درونی نظام سرمایه‌داری است که کارل مارکس موفق به کشف آنها شده است. از این رو، همان ضرورت و قانونمندی‌هایی که در جریان تاریخ بشریت، پیدایش و زوال نظام‌های اقتصادی-اجتماعی را اجتناب ناپذیر ساخته‌اند، بر نابودی نظام سرمایه‌داری و استقرار یک نظم کمونیستی نیز حاکم‌اند.

خود این واقعیت که تنها با پیدایش نظام سرمایه‌داری است که سوسیالیسم و کمونیسم به یک مسئله روز تبدیل می‌شوند، به قدر کافی گویا است و نشان می‌دهد که تا چه حد این ضرورت در اذهان انسان‌های زنده، بازتاب یافته است.

قرن‌های متمادی است که با پیدایش مالکیت خصوصی و همراه با آن، تقسیم جامعه به طبقات، استثمار و ستم وجود داشته و طبقات تحت ستم و استثمار، علیه طبقات حاکم ستمگر مبارزه کرده‌اند. اما تا زمان پیدایش جامعه سرمایه‌داری، همواره این مبارزات، در نهایت خود به استقرار نظامی انجامیده است که شکل دیگری از ستم و استثمار را جایگزین ستم و استثمار پیشین کرده است. جز این نیز نمی‌توانست باشد، چرا که سطح پیشرفت تولید و نیروهای مولد، امکان نفی طبقات و استثمار را نمی‌داد و آن طبقه‌ای که وظیفه تاریخی رشد و توسعه

نیروهای مولد و تحولات اجتماعی را برعهده می‌گرفت، خود پاسدار مالکیت خصوصی و شکل دیگری از استثمار انسان توسط انسان بود.

تنها با استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری و پیدایش طبقه کارگر بر پهنه تاریخ است که امکان برانداختن ستم و استثمار با نفی نظام سرمایه‌داری فراهم می‌آید. از همین روست که از همان مراحل نخستین پیدایش سرمایه‌داری، ایده‌های سوسیالیستی طرح و اشاعه می‌یابند. در این نظریات که خود انعکاسی از مبارزات طبقه کارگر نوپا و مطالبات آن بودند، مسئله الغای مالکیت خصوصی، برافزادگان جامعه طبقاتی و برقراری جامعه‌ای سوسیالیستی مطرح شدند. اما این ایده‌ها در آن ایام خام و تخیلی بودند و هنوز رشد و توسعه نظام سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، به آن مرحله نرسیده بود که ناگزیری سوسیالیسم از سیر تحول، تضادها و قانونمندی‌های حرکت درونی خود این شیوه تولید، نتیجه‌گیری شود. فقط در مرحله معینی از تکامل نظام سرمایه‌داری و توسعه مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، که ضرورت و قانونمندی این تحول، بر مبنای حرکت درونی شیوه تولید سرمایه‌داری، کشف می‌شود و تئوری سوسیالیسم به یک تئوری علمی تبدیل می‌گردد.

بر طبق تئوری سوسیالیسم علمی، تا زمانی که رشد نیروهای تولیدی به مرحله‌ای نرسیده بود که ستیزش با مناسبات تولیدی موجود، به ستیزی با خود مالکیت خصوصی تبدیل شود و راه حل آن را نیز خود این ستیز، مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و توزیع دیکته کند، نه الغای مالکیت خصوصی امکان پذیر بود و نه برافزادگان طبقات و استثمار.

این، شیوه تولید سرمایه‌داری بود که به این تضاد شکل داد و راه حل آن را نیز نشان داد.

شیوه تولید سرمایه‌داری با متمرکز ساختن وسایل تولید، آنها را به وسایل تولید اجتماعی تبدیل نمود. در همان حال، کار را نیز به عنوان کار اجتماعی سازماندهی نمود. این اجتماعی شدن وسایل تولید، تولید و کار، به این معناست که تولید خصلت خصوصی‌اش را از دست داده و به روندی اجتماعی تبدیل شده است. این خود بالقوه الغاء مالکیت خصوصی است. به قول مارکس *”تولید سرمایه‌داری، با این دو کار، مالکیت خصوصی و کار خصوصی را ملغا می‌سازد، گیریم هنوز در اشکالی تعارض آمیز“*

نطفه تمام تعرضات نظام سرمایه‌داری در همین تضاد نهفته است. درحالی که وسایل تولید به عنوان وسایل تولید جمعی و اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند و

روند کار و تولید نیز اجتماعی شده است، اما درگیر تناقض شکل سرمایه‌داری تملک و تصاحب ثمرات کار جمعی کارگران توسط بورژوازی است. از درون همین تضاد است که آنتاگونیسم کارگر و سرمایه‌دار سر بر می‌آورد و نبرد طبقاتی کارگران برای حل این تضاد وسعت می‌گیرد.

هرچه نظام سرمایه‌داری بیشتر تکامل یافت، تناقضات برخاسته از این تضاد، با حدت و شدت بیشتری خود را نشان دادند و این تضادها موانع ذاتی و بن بست این شیوه تولید را در بحران‌ها بر ملا ساختند. ریشه اصلی بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری نیز که پیوسته چون یک دور باطل تکرار شده و اکنون به بیماری مزمن و ساختاری نظام سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند، نیز در لاینحل ماندن همین تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی سرمایه‌داری نهفته است. این بحران‌ها که آشکارترین بیان ورشکستگی عینی شیوه تولید سرمایه‌داری و انباشت تضادهای حل نشده نظام‌اند، نشان می‌دهند که ناسازگاری سطح رشد نیروهای مولده با مناسبات تولید سرمایه‌داری به درجه غیر قابل تحملی رسیده است.

نظام سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش تمام پیش شرط‌های عینی و مادی لازم را برای گذار به سوسیالیسم آماده نموده است. آنچه این تحول را به تاخیر انداخته است، نقش بازدارنده طبقه سرمایه‌دار است که همانند تمام طبقات زائد تاریخ، با تمام قوا تلاش می‌کند مانع این تحول گردد و همچنان با استثمار کارگران به زندگی انگل‌وار خود ادامه دهد. هرچند که این مقاومت ارتجاعی، سرانجام درهم خواهد شکست و بورژوازی نیز سرنوشتی جز تمام طبقات زائد تاریخ نخواهد داشت، با این وجود، لطماتی که این مقاومت و تاخیر به بار آورده، کم نبوده است. فقط مجسم کنید اکنون درحالی که رشد نیروهای مولده انسانی و تولید انبوه و توده‌وار به رغم تمام موانع سرمایه‌داری، به آن مرحله رسیده که می‌تواند پاسخگوی نیازهای مادی و معیشتی تمام بشریت باشد، به علت حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری، صدها میلیون تن از مردم جهان در چنگال فقر و گرسنگی گرفتارند و هر سال میلیون‌ها انسان در نتیجه فقر و گرسنگی و نبود ابتدائی‌ترین امکانات بهداشتی و درمانی جان می‌بازند. مجسم کنید در حالی که در نتیجه رشد نیروهای مولد و کاربرد علم در تولید، بارآوری کار انسانی به آن درجه رسیده که اگر مناسبات سرمایه‌داری برافتاده بود، انسان‌ها هم اکنون می‌توانستند با اختصاص ساعات بسیار محدودی از روز به تولید، نیازهای خود را برطرف سازند،

نیروهای تولیدی را بسط دهند و با افزایش ساعات فراغت، استعدادهای انسانی خود را تکامل دهند و شکوفا سازند، در نتیجه برجای ماندن مناسبات سرمایه‌داری، آن چه که از این ثمرات کار و نبوغ انسان‌های کارگر عایدشان شده است، تشدید استثمار، کار و زندگی یک نواخت، سرکوب استعدادها، بیکاری و فقر بوده است. انبوهی از نمونه این فاکت‌ها که اکنون در برابر ما قرار دارند نیز به وضوح ضرورت برانداختن مانع سرمایه‌داری و گذار به یک جامعه کمونیستی را نشان می‌دهند.

راه دیگری هم به جز انقلاب اجتماعی که تمام مناسبات اجتماعی موجود را از بیخ و بن دگرگون سازد، برای این گذار و رهائی بشریت از شر تمام فجایع و ستمگری‌های نظام سرمایه‌داری نیست. عامل زنده و نیروی محرکه این انقلاب نیز طبقه کارگری است که خود نظام سرمایه‌داری آن را پدید آورده و در بطن روند کار و تولید جمعی با خصایلی کاملاً انسانی و انقلابی پرورش یافته و بنا بر شرایط وجودی زندگی‌اش، رسالت دگرگونی نظام سرمایه‌داری و استقرار نظامی کمونیستی را بر عهده گرفته است.

اما طبقه کارگر برای این که بتواند اساساً این انقلاب را آغاز و در یک روند به فرجام برساند، ضروری است که مقدم بر هر چیز، بورژوازی را از اریکه قدرت به زیر بکشد، قدرت سیاسی را به دست آورد و به طبقه حاکم تبدیل شود. این یک پیش شرط حیاتی برای دگرگونی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و استقرار نظام کمونیستی است. بدون این کسب قدرت سیاسی، یعنی بدون استقرار قدرت جمعی و متشکل طبقه کارگر به عنوان طبقه حاکم، بدون این که طبقه کارگر مستقیماً اعمال حاکمیت کند، دیکتاتوری طبقاتی خود را برقرار سازد و اراده سیاسی خود را بر ستمگران و استثمارگران تحمیل کند، هیچ بحث و صحبتی از سوسیالیسم نمی‌تواند در میان باشد. تمام آنچه که بدون این پیش شرط، به عنوان سوسیالیسم جا زده می‌شود و نمونه‌های آن در دنیای امروز فراوان است، چیزی جز یک مشت جعلیات و خرافات بورژوائی و خرده‌بورژوائی نیست. هیچ فرد، گروه، حزب و طبقه‌ای نمی‌تواند به نام خود و یا به نیابت از طرف طبقه کارگر جامعه سوسیالیستی بنا کند. سوسیالیسم امر طبقه کارگر است و طبقه کارگر زمانی می‌تواند دست به تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه بزند که بورژوازی را از قدرت به زیر بکشد و قدرت سیاسی را خود به دست گیرد.

اما هیچ طبقه‌ای نمی‌تواند قدرت سیاسی را بدون داشتن

کارگر نه می‌تواند خود را به درجه یک طبقه حاکم ارتقاء دهد و نه می‌تواند به وظائف سوسیالیستی خود عمل نماید. تازه پس از این که طبقه کارگر، بورژوازی را در جریان یک انقلاب از قدرت به زیر می‌کشد، دستگاه دولتی بورژوازی را درهم می‌شکند و قدرت شورائی را مستقر می‌سازد، در موقعیتی قرار گرفته است که می‌تواند به وظیفه اصلی خود که همانا یک انقلاب اقتصادی برای دگرگونی تمام مناسبات تولید سرمایه‌داری و استقرار یک جامعه کمونیستی است، عمل نماید.

نخستین وظیفه قدرت کارگری که از همان فردای استقرار حکومت کارگری عملی است و با چند فرمان و مصوبه نیز عملی می‌شود، این است که ابزار و وسایل تولید و توزیع را از چنگ سرمایه داران و ملاکین درآورد و آنها را به تملک جامعه در آورد. اما این اقدام هنوز یک خلع ید حقوقی است و فی نفسه نه به معنای دگرگونی اساسی ترین مناسبات موجود و الغای کارمزدی است و نه الغای مالکیت خصوصی. چرا که مالکیت برخلاف درک‌های رایج رفرمیستی، نه یک شیء است و نه یک سند حقوقی که بتوان با انتقال آن، فیصله‌اش داد. بلکه یک رابطه اقتصادی است. یک رابطه ساده اقتصادی هم نیست. بلکه رابط‌های چنان پیچیده است که کلیت مناسبات را در هر شیوه تولیدی معین در بر می‌گیرد. از همین روست که مارکس در اثر خود "نقد اخلاقی و اخلاق انتقادی" می‌نویسد: "مالکیت خصوصی یک رابطه ساده، یا حتا یک مفهوم تجربی، یک اصل نیست، بلکه در برگیرنده کلیت مناسبات تولید بورژوائی است." و با همین درک است که در مانیفست حزب کمونیست، تئوری کمونیست‌ها را در یک جمله خلاصه کرد: "الغاء مالکیت خصوصی" و جمع بندی‌اش را در کاپیتال نیز با به صدا درآوردن ناقوس مرگ مالکیت خصوصی به پایان رساند. پس واضح است که یک سلب مالکیت حقوقی از سرمایه داران، حتا تحت حاکمیت طبقه کارگر، نه به معنای الغای مالکیت خصوصی است و نه الغای کارمزدی.

برای این که خلع ید از سرمایه داران و ملاکین به یک خلع ید واقعی و سوسیالیستی تبدیل شود، باید به دگرگونی در مناسبات تولید بیانجامد. مدیریت جمعی و مشترک کارگری و سازماندهی و اداره اقتصاد به شیوه‌ای نوین، جایگزین شیوه‌های سازماندهی کار و مدیریت اقتصاد سرمایه‌داری گردد. توده مردمی که همه موظف به کار شده‌اند، از طریق سازماندهی تولید و توزیع بر طبق یک برنامه مشترک، کنترل وسایل

ابزار اعمال قدرت، در دست داشته باشد. ابزار اعمال قدرت طبقه حاکم، دولت است. ولی دولت یک نهاد طبقاتی مختص جامعه طبقاتی است که بر پایه مناسبات مالکیت خصوصی و برای پاسداری از منافع طبقات حاکم ستمگر و استثمارگر پدید آمده است. طبقه کارگر اما می‌خواهد جامعه طبقاتی را با تمام نهادها و ارگان‌های آن، از جمله دولت نابود کند. پس تکلیف چیست و این دستگاهی که به عنوان ابزار اعمال قدرت و حاکمیت طبقه کارگر وجود خواهد داشت، توجیه‌اش در کجا است؟ پاسخ ما این است که اولاً- قرار نبوده و نیست که طبقه کارگر با انقلاب اجتماعی خود یک شبه تمام مناسبات و نهادهای جامعه بورژوائی را برچیند و به جای آنها جامعه کمونیستی را قرار دهد. سوسیالیسم طبقه کارگر مبرا از چنین خیالبافی‌هایی است. زمان می‌برد تا تمام مناسبات سرمایه‌داری جاروب شوند.

ثانیاً- از همان لحظه ای که طبقه کارگر قدرت را به دست می‌آورد، دولت دیگر نمی‌تواند دولت به معنای مرسوم و اخص کلمه باشد، بلکه دستگاهی زوال یابنده است که تدریجا ناپدید می‌شود. این بدان معناست که گرچه طبقه کارگر نمی‌تواند، دولت را ملغا اعلام کند، اما می‌تواند دستگاهی به نام دولت را ایجاد کند، که وجود آن فی نفسه نفی دولت است.

بنیاد هر دولتی تاکنون بر بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم و نیروی مسلح حرفه‌ای جدا از مردم قرار داشته است. اما دستگاهی که طبقه کارگر هنوز در این مرحله به آن نیاز دارد، نه بر بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم مبتنی است و نه بر نیروی مسلح جدا از مردم. بلکه توده‌های کارگر و زحمتکش، بدون نیاز به بوروکراسی، مستقیماً امور روزمره خود را از طریق ارگان‌ها و نهادهای توده‌ای مختص خود، رتق و فتق می‌کنند و در همان حال، خود به عنوان یک نیروی مسلح عمل می‌نمایند. لذا دیگر نیازی به یک نیروی مسلح حرفه‌ای جدا از مردم نیز نیست. یک چنین دولتی که نمونه آن، دولت شورائی است، توأم با پیشرفت جامعه کمونیستی و وظائف سیاسی خود را تدریجا از دست می‌دهد، زوال می‌یابد و همراه با محو طبقات به کلی ناپدید می‌شود.

از آن چه که گفته شد، روشن است که طبقه کارگر نمی‌تواند دولتی از نوع دولت‌های بورژوائی داشته باشد، بلکه باید این دولت را که ابزار سیاسی اسارت کارگران است، تماماً درهم شکند و دولت مختص و وظائف خود، دولت شورائی را که دولتی درحال زوال است ایجاد کند. بدون درهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی و ایجاد دولت زوال یابنده کارگری، طبقه

محصول تولید شود تا هر کس بتواند به حسب استعدادش کار کند و به حسب نیازش دریافت نماید، به تقسیم اسارت آور کار به کلی پایان داده شده باشد، تضاد کار فکری و یدی، شهر و روستا از میان رفته باشد، محدودنگری بورژوائی و خرده‌بورژوائی از افق دید اعضای جامعه به کلی رخت بر بسته باشد و خصلت دافعه کار که میراثی از گذشته و جامعه طبقاتی است چنان از بین رفته باشد که هر عضو جامعه، کار را نخستین نیاز زندگی خود بداند و بدون هرگونه منع و اجبار، توقع و پاداش، خود را موظف به کار بداند.

در اینجاست که حقوق بورژوائی در کل از میان رفته است، مناسبات تولید بورژوائی در تمام عرصه‌ها ناپدید شده است و طبقات چنان محو شده‌اند که حالا به طور واقعی می‌توان از یک جامعه کمونیستی بدون طبقات، متشکل از انسان‌های کاملاً آزاد و برابر سخن به میان آورد.

دگرگونی‌هایی که انقلاب اجتماعی به نفع بشریت پدید خواهد آورد، آنچنان بزرگ و پر دامنه‌اند که نمی‌توان همه آنها را برشمرد. یکی از وظائف این انقلاب، تغییر دگرگون کننده‌ای خواهد بود که در شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی زنان پدید خواهد آورد. این دگرگونی صرفاً در این نیست که برای همیشه به ستم جنسی پایان داده خواهد شد، به ستم طبقاتی که زنان کارگر علاوه بر ستم جنسی با آن روبرو هستند پایان داده خواهد شد، مناسبات خانوادگی را که اکنون مناسباتی انقیادآور برای زنان‌اند، در هم خواهد شکست، بلکه از آنجائی که همه اعضای جامعه از زن و مرد موظف به کارند و کار خانگی نیز اجتماعی شده است، زنان را برای همیشه از قید و بند چار دیواری خانه رها خواهد ساخت و به سطح تمام اعضای آزاد، آگاه و برابر جامعه کمونیستی ارتقاء خواهد داد.

در همین جا به این نکته نیز باید اشاره کرد، از آنجائی که انقلاب اجتماعی وظیفه‌اش محدود به دگرگونی در مناسبات سیاسی و اقتصادی نیست، بلکه می‌باید کل مناسبات اجتماعی را دگرگون سازد، از این رو این انقلاب، هم زمان، یک انقلاب فرهنگی برای برانداختن تمام رسوبات افکار و عقاید کهنه، رسوم و سنت های بازمانده از جامعه طبقاتی و ایجاد یک فرهنگ نوین منطبق با انسان طراز نوین جامعه کمونیستی نیز خواهد بود. بدون یک چنین انقلاب فرهنگی، انقلاب اجتماعی با موانع جدی روبرو خواهد شد.

اینهاست مختصات کلی جامعه‌ای که ما برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم و نقشی که انقلاب اجتماعی کارگری در استقرار این جامعه برعهده دارد.

تولید و توزیع و نیز خود تولید را آگاهانه در دست بگیرند و با این اقدام، مناسبات کالائی- پولی را ملغاً سازند. نمی‌توان از دگرگونی در مناسبات تولید سخن به میان آورد، مگر با الغاء مناسبات کالائی- پولی، رابطه ارزشی و بازار. اما همین که بتوان تولید و توزیع را از طریق برنامه ای که با ابتکار عمل توده مردمی که همه به کارکن تبدیل شده‌اند، تنظیم شده است، سازماندهی کرد و جامعه مطابق این برنامه مشخص سازد که چه میزان محصول باید مثلاً در یک سال آینده تولید شود و چه مقدار کار اجتماعی در محصول نهفته است، این خود به این معنا است که دیگر نیازی به مداخله ارزش و محاسبه غیر مستقیم مقدار کار اجتماعی نهفته در محصول نیست. چرا که کار اجتماعی تجسم یافته در محصول، کاری مستقیماً اجتماعی شده است. در اینجا دیگر محصولات به کالا تبدیل نمی‌شوند و با از میان رفتن رابطه کالائی- پولی، یکی از منابع عمده از خود بیگانگی انسان در روند تولید و بیگانگی نسبت به محصول از میان می‌رود و محصولی که تاکنون بر انسان حکومت می‌کرد، اکنون تحت سلطه تولیدکنندگان آگاه و آزاد جامعه سوسیالیستی قرار می‌گیرد.

گر چه تا این مرحله هنوز جامعه کمونیستی به کمال تکامل نیافته و در فاز پائینی خود هنوز علانمی از گذشته‌ای را که از درون آن زاده شده با خود حمل می‌کند، اما تا همین جا، تولید بورژوائی (و نه کلیت مناسبات بورژوائی) برافتاده، کار مزدگیری ملغاً شده، استثمار از میان رفته و همه اعضای جامعه موظف به کار شده‌اند.

با این همه، به رغم این که اکنون دیگر مناسبات کالائی- پولی برافتاده، همه موظف به کارند، کارمزدی نیز ملغاً شده و دیگر کسی نمی‌تواند فرد دیگری را استثمار کند، اما هنوز نابرابری به کلی از میان نرفته است. تجلی این نابرابری را نیز می‌توان در این واقعیت دید که جامعه در این مرحله، درازای کار مساوی، محصول مساوی به اعضای خود می‌دهد و این در واقع به این معناست که به افراد نامساوی محصول متساوی می‌دهد، این نابرابری که در عرصه توزیع وجود دارد، نشان از این واقعیت است که حقوق بورژوائی هنوز در محدوده‌ای باقی است و مناسبات تولید سرمایه‌داری به کلی بر نیافتاده‌اند. مارکس در نقد برنامه گوتا دلائل اقتصادی- اجتماعی بقای این نابرابری و ناگزیری آن را در نخستین فاز جامعه کمونیستی توضیح می‌دهد. این نابرابری هنگامی از میان خواهد رفت که نیروهای مولده به آن درجه از رشد و توسعه برسند که آنقدر